

غول قاجار

کیوان امجدیان



نشر شناس

زمستان ۱۴۰۰

سرشناسه: امجدیان، کیوان، ۱۳۵۵
عنوان و نام پدیدآور: غول قاجار/ کیوان امجدیان؛
ویراستار عباس محبعلی؛ تصویرسازی سمیرا باباجان‌پور.
مشخصات نشر: تهران: نشر شنل، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۱۵۱ص.؛ ۱۴×۵/۲۱ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۶۹۳-۴-۵
موضوع: داستان‌های نوجوانان فارسی — قرن ۱۴
رده بندی کنگره: PIR۸۳۳۴
رده بندی دیویی: ۸۶۲/۳[ج]
شماره کتباتی ملی: ۸۷۸۳۱۹۰



نشر شنل

غول قاجار کیوان امجدیان

ویراستار: عباس محبعلی | تصویرسازی: سمیرا باباجان‌پور
چاپ اول، زمستان ۱۴۰۰ | شمارگان: ۵۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۸۶۹۳-۴-۵

چاپ و صحافی: روز

تهران، کد پستی ۱۴۸۸۶۴۵۱۷۹

شماره تماس: ۴۴۳۴۱۱۹۳

Shenelbooks.ir

Shenelbooks

© همه حقوق معنوی این اثر برای انتشارات شنل محفوظ است.
تکثیر یا تولید مجدد این اثر، کلی و جزئی (چاپ، فتوکپی، تصویر، انتشار الکترونیکی و...) به هر صورت بدون اجازه مکتوب از ناشر ممنوع است.



9786229869345

تقدیم نامچہ

پولدار کہ باشی، هر وقت بخواهی می توانی بروی و مثلاً يك سرویس طلای گران قیمت برای همسرت بگیری. یا اصلاً کلید يك ماشین گوان قیمت یا خانه ای لوکس و بزرگ در شمال شهر را کادو کنی و توی يك روز بهاری به او لبخند بونی و بگویی: همسر مهربانم... می دانم که چقدر سختی کشیده ای... می دانم که بزرگ کردن و به ثمر رساندن بچه ها یعنی چه. می دانم که هر روز صبح بلند شدن و به همه امور خانه رسیدگی کردن یعنی چه... آن هم به شکلی که آب توی دل کسی تکان نخورد... می دانم که تو لایق بسیار بیشتر از اینها هستی؛ اما این هدیه ناقابل را از من بپذیر...

یا مثلاً اگر يك بازیگر یا کارگردان سوپرستار باشی می توانی وقتی دارند توی جشنواره فیلم فجر به تو سیمرغ بلورین می دهند روی سن بروی و بگویی: این سیمرغ را با افتخار تقدیم می کنم به بهترین همسر و یار و یاور دنیا... مثل خیلی ها که سیمرغشان را تقدیم همسرانشان کردند مثل فرشته حسینی همسر نوید محمدزاده یا به گمانم هومن سیدی و حاتمی کیا و هادی حجازی فر و خیلی های دیگر... اما من نه ثروتی دارم و نه سیمرغی. نویسنده ها بی نصیب اند از سیمرغ و ثروت... تازه حتی شبیه نویسندگانی مثل حسین فتاحی و محمدرضا سرشار و مرحوم امیرحسین فردی هم نیستم که عکسم را

گاهی هرازگاهی توی يك هفته کتابی بزنند روی پل‌ها و سطح شهر و بعد به‌عنوان يك نویسنده‌ای که عکسش را همه جا پخش کرده‌اند مصاحبه کنم و بگویم این موقعیت را از همسرم دارم و هرچه هست تقدیمش کنم و...

فکرش را بکن... چه خوب می‌شد اگر معروف بودم... نمایشگاه کتاب که برگزار می‌شد می‌رفتم توی شلوغی نمایشگاه، مردم تا مرا می‌دیدند دورم جمع می‌شدند، هورا می‌کشیدند، با انگشت به هم نشان می‌دادند، روی دست بلند می‌کردند و می‌گفتند: نویسنده بزرگ ما تو افتخار مایی... یا چیزی شبیه این.

بعد هم در همان حالتی که داشتند پرت می‌کردند بالا و می‌آدم پایین می‌گفتم: اجازه بدهید... صبر کنید... نکته مهمی باید عرض کنم اگر اجازه بدهید می‌خواهم غول قاجار را تقدیم کنم به همسرم که ۲۲ سال است با تمام وجود در تمام خوشی‌ها و ناخوشی‌ها کنارم بوده و مترصد فرصتی بودم تا از او تشکر کنم از بابت همه مهر و محبت و وفاداری همسرم که بی‌نظیر است...

اما افسوس که از این خبرها هم نیست. این قبیل اتفاق‌ها برای بازیگرها و کارگردان‌های خیلی معروف ممکن است بیفتد، اما برای نویسنده‌ها نه... کسی هیچ تلاشی نکرده تا نویسنده‌ها را به‌عنوان چهره‌های محبوب و دوست‌داشتنی معروف کند. تازه اگر هم به فرض محال بشود، سفره نویسنده‌ها آن‌قدر کوچک است که هیچ کس اجازه نمی‌دهد دیگری خیلی معروف بشود. اصلاً با این وجود اصلاً به فرض که همه چیز درست جلو برود و خوب باشد، ولی من نه معروف هستم نه سوپرستار، نه عکس توی شهر هست و نه سیمرغ دارم نه حتی پول... تنها چیزی که دارم و قرار است داشته باشم مجموعه‌ای چند جلدی است که حالا اولین جلدش پیش روی شما است و قرار است ناصر قصه ما لحظاتی دل‌نشین برای شما خلق کند؛ اولین کتاب این مجموعه را که امیدوارم حسابی گل کند و دوستش داشته باشید می‌خواهم به همسرم تقدیم.

خدا را چه دیده‌اید. شاید یکی پیدا شد و گفت: آفرین! چه داستان خوبی نوشته‌ای. بعد تماس بگیرد که فیلم‌نامه‌اش را بنویسیم و بعد هم ساخت فیلم و سریال و معروف شدن و جشنواره فجر و سیمرغ بلورین. آن وقت بروم بالای سن و بگویم این سیمرغ را با تمام وجود می‌خواهم تقدیم کنم به همسرم، فرح یعقوبی که هنرمند است و نقاش... و ۲۲ سال است که دارد روی بوم زندگی‌مان نقش مهر و عشق و ایثار می‌زند...

فهرست

۹	آغاز یک ماجرا
۱۹	غول دست و پا چلفتی
۲۷	شاه تپله‌باز
۳۹	نقشه‌های خطرناک درباریان
۴۵	سفر مظفر به فرنگ با جیب خالی
۵۱	ایده‌ای که ناصر را از نابودی نجات داد
۵۷	استقراض از روس و انگلیس
۶۳	خرابکاری طوطی انگلیسی بر سر مظفر
۷۳	احمق‌ها در دربار زنده می‌مانند
۸۱	باد خیر، باد شر

- ۸۹ مظفرالدین شاه به فرنگ می‌رود
- ۹۹ سفر به فرنگ با ماشین دودی
- ۱۰۷ فراش‌باشی و مستراح فرنگی
- ۱۱۳ مظفر وارد پاریس می‌شود
- ۱۲۵ دستور مظفر برای گردن زدن ماری و پیر کوری
- ۱۳۵ مظفر از بالای برج ایفل فرنگ را دید
- ۱۳۹ نقشه شیطانی فراشباشی و اتابک برای قتل مظفر
- ۱۴۵ مظفر تصمیم می‌گیرد بقال شود